



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان مرحوم محقق در فصل دوم از فصول پنج گانه بخش چهارم کتاب «نکاح» در تعیین مهر این بود که «و لا بد من تعیین المهر بما يرفع الجهالة»، آن گاه فروعی را متفرع بر این مطلب کلی کردند.^۱ یکی این است که فرمود: «فلو أصدقها تعليم سورة وجب» تعیین این سوره تا مصون باشد از غرر، ضرر و مانند آن. «و لو أبهم فسد المهر»؛ در جایی که مهر فاسد بشود یعنی «مهر المسمی» فاسد شود به «مهر المثل» تبدیل می شود. «و كان لها مع الدخول مهر المثل و هل يجب تعيين الحرف» یعنی قرائت، «قیل نعم و قیل لا». در حقیقت باید می فرمودند که واجب نیست، برای اینکه یکی از قرائت های معروف و معهود کافی است. بعد فرمود: «و يلقتها الجائز»؛ دیگر لازم نیست که یک قرائت مشخصی، قرائتی که مطابق با قواعد ادبی هست، از یک سو؛ و در عصر ائمه (علیهم السلام) هم رواج داشت، از سوی دیگر؛ که ائمه فرمودند: «أَقْرَأُ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ»^۲ معلوم می شود مجزی است. «و لو أمرته بتلقين غيرها لم يلزمه لأن الشرط لم يتناولها»؛ اگر اصرار دارد که فلان قرائت را که قبلاً تعیین هم نکردند، مورد انصراف هم نبود، ولی اصرار دارد که فلان قرائت را، قرائت فلان قبیله را یا قرائت فلان قاری را تعلیم بدهد بر مرد واجب نیست،

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۳.

چون تطبیق کلی بر فرد در این گونه از موارد به عهده زوج است؛ نظیر «کلی فی المعین»ی که تطبیق آن به عهده بایع است.

قبل از اینکه به فرع بعدی برسیم چندتا فرع است که زیر مجموع این است که «التعلیم ما هو»، یک؛ و «التعلیم کم هو»، این دو. تعلیم وقتی که در قبال تلاوت گفته می شود، همان تفسیر است؛ ولی منظور از تعلیم در اینجا همان خواندن ترتیلی و تلاوت است یعنی تعلیم تلفظ است نه تعلیم معنا. وقتی قرآن می فرماید: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۱ یعنی تفسیر، وقتی می گویند کتاب را تعلیم می دهد یعنی تفسیر، وقتی این گونه از موارد مطرح است تعلیم می دهد یعنی تلفظ را یادش می دهد؛ پس منظور از این تعلیم، تلاوت است و نه تفسیر. وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هم ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ﴾ بود هم ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾ بود هم ﴿وَالْحِكْمَةَ﴾ بود هم ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾، این کارها را داشتند؛ اما اینجا مهریه، تعلیم است یعنی تعلیم تلفظ است که او بتواند تلاوت کند.

مطلب دیگر این است که گرچه تلاوت کل سوره «دفعهً واحدة» لازم نیست، ولی اگر یک کلمه یاد او داد و او یادش رفت باید تکرار کند. ولی اگر یک آیه یاد او داد بعد او یادش رفت، تکرار بر این زوج واجب نیست چون او امتثال کرد و ادا کرد؛ مثل اینکه یک درهم از ده درهم را داد. پس منظور از تعلیم تفسیر نیست، برخلاف موارد دیگر که می گویند تعلیم سوره یعنی تفسیر سوره، منظور تلاوت ترتیلی و مانند آن است و منظور هم حداقل یک آیه یک آیه است که اگر یک کلمه یاد او بدهد بعد او یادش برود، دوباره باید تکرار کند. اما اگر یک آیه یاد او داد او فراموش کرد، تکرار بر زوج واجب نیست چون او به مقدار یک آیه امتثال کرد، حق را ادا کرد و مانند آن.

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

در برابر این، مسئله تعلیم صنعت هم است؛ این دو را کاملاً باید از هم جدا کرد. تعلیم صنعت که فرع بعدی است فرمود: «و لو أصدقها تعلیم صنعة لا یحسنها»؛ تعلیم یعنی علم، یعنی تفسیر. او بخواهد فلان صنعت اتومبیل‌سازی را مثلاً تعلیم بدهد این مهریه او شد، این نظیر تعلیم قرآن نیست که به معنی تلاوت ترتیلی و مانند آن باشد. آنجا طبق قرینه قرائت، منظور از تعلیم یعنی قرائت؛ اما اینجا منظور از تعلیم، گزارش اجمالی که مثلاً اتومبیل این است یا یخچال این است یا فلان واحد صنعتی این است که نیست، یعنی این را یاد او بدهد که چگونه این کار را انجام بدهد مثلاً چگونه این فرش را ببافد، نه اینکه خطوط کلی فرش را برای او معنا کند، فرش بافی را یاد او بدهد، این صنعت را یاد او بدهد. پس بین تعلیم صنعت با تعلیم سوره خیلی فرق است، کاملاً مرزها جداست؛ این علم است آن تلفظ است، آن تعلیم سوره در حد تلفظ و تلاوت ترتیلی است این یک کار فنی عالمانه و محققانه است که چگونه فرش ببافد.

حالا اگر تعلیم صنعتی را مهر قرار داد؛ فرمود: «و لو أصدقها تعلیم صنعة لا یحسنها» که خودش بلد نیست. این اصل جامع، شامل فرع قبلی هم می‌شود. اگر کسی خودش تلاوت قرآن را آشنا نیست اما تلاوت ترتیلی را مهریه همسر خود قرار داد، می‌تواند این را مهریه قرار بدهد، بعد در موقع ادای حقوق یا یاد بگیرد و یاد همسر خود بدهد یا اگر اعم از مباشرت و تسبیب بود از کسی بخواهد که به او تعلیم بدهد. آن‌گاه مسئله محرم و نامحرم مطرح است. اینکه مسئله محرم و نامحرم را مطرح کردند، برای آن است که اگر تعلیم سوره را مهر قرار داد و خود او آشنا نبود، یا تعلیم صنعت را مهر قرار داد و خود او آشنا نبود، بیگانه باید یادش بدهد، اینجا سخن از محرم و نامحرم است. آن روزها که این وسائل صنعتی نبود، حتماً مسئله محرم و نامحرم حرف اول را می‌زد؛ اما الآن که مسئله ضبط صوت و مانند آن مطرح است ممکن است که کسی این سوره را بخواند و در اختیار این زوجه قرار بدهد و او یاد بگیرد، آن

روزها این وسیله نبود. اینکه محرمیت را مطرح کردند چه در تعلیم سوره چه در تعلیم صنعت، برای همین است که آن روز چاره جز این مباشرت نبود. و اگر چنانچه تعلیم بدون تماس با محرم نبود او به هر حال ناچار است که خود یاد بگیرد یا وسیله دیگری فراهم بکند، نمی‌شود از راه حرام کسی مثلاً به یک حکم شرعی برسد، که آن هم مشترک است بین تعلیم صنعت و بین تعلیم سوره. «و لو أصدقها تعلیم صنعة لا یحسنها» که خودش بلد نیست که این شامل فرع قبلی هم می‌شود، «أو تعلیم سورة جاز»، چرا؟ «لأنه ثابت فی الذمة». یک وقت است که در متن عقد چیزی را ملک زوجه می‌کنند، این همان مهر رایج است که تملیک می‌شود. یک وقت است که حقی را به زوجه می‌دهند که این حق به فعل زوج برمی‌گردد، زوجه فعلاً مالک این «حق التعلیم» است، یک شیء خارجی که مهر او باشد وجود ندارد؛ اما تعلیم که فعل زوجه است، حق تعلیم را بر عهده زوج خواهد داشت، این حقوق است، این فعل است و ارزش مالی هم دارد می‌تواند مهریه باشد. تعلیم را مهریه زوجه قرار داد؛ یعنی زوجه حق دارد که از او تعلیم را بخواهد. می‌تواند این حق را مصالحه کند با خود او یا با دیگری، چون این یک حق مالی است و ارزش مالی دارد، منفعت است. همان‌طوری که عین را می‌شود مهریه قرار داد، منفعت را هم می‌شود مهریه قرار داد. این تعلیم، منفعت است یک کار است که نتیجه این کار را آن زوجه می‌برد. گاهی ممکن است که خانه‌ای را مهر زوجه قرار بدهند و گاهی سکونت در خانه را؛ چیزی که مال باشد یا حق باشد، این می‌تواند مهر قرار بگیرد «کما تقدم».

هر کدام از این عناوین ثلاثه صحت مهر شدن دارد؛ عین، مال، حق؛ حتی «حق التحجیر» را می‌تواند مهریه قرار بدهد «کما تقدم». چیزی که سبقه مالی دارد می‌تواند مهریه قرار بدهند. گاهی ممکن است بگویند فلان اتاق یا فلان دار یا بیت مهر شماست و گاهی ممکن است بگویند منفعت این، حالا یا خودتان می‌نشینید یا اجاره می‌دهید، منفعت

این دار یا بیت برای شماست. این تعلیم هم «بشرح أیضاً»، این تعلیم را شما می‌توانید خودتان استیفاء کنید یا خودتان این تعلیم را به دیگری منتقل کنید و چیزی دریافت کنید، این «علی‌ایّ حال» هست؛ مگر اینکه خصوص زن در مهر قید شده باشد که تعلیم همین زوجه «و لا غیر»، نه اینکه اصل تعلیم.

پرسش: ...

پاسخ: راجع به؟

پاسخ: تحریف به نقص بشود، زیاده را که کسی نگفته! تحریفی که انسان نتواند به قرآن احتجاج کند. آن تحریف‌هایی که اینها اصرار دارند همین تحریف به نقیصه است که روایاتی - متأسفانه - در کتاب‌های ما هست که آنچه مربوط به ولایت بود یا امامت بود یا آن قسمت بود، این را حذف کردند. اگر یک آیه از آیات قرآن - معاذالله - کم شده باشد، آن وقت این آیه ۸۲ سوره مبارکه «نساء» می‌گوید به اینکه این وقتی معجزه است که شما بررسی کنید ببینید هیچ اختلافی در آن نیست. اگر یک مقداری از قرآن دست ما هست و یک مقداری از قرآن دست ما نیست، ما چگونه ارزیابی بکنیم؟! هیچ یعنی هیچ! هیچ راهی برای اثبات نبوت پیغمبر و امامت ائمه (علیهم السلام) نیست مگر قرآن. در مقام ثبوت - کما تقدم - یا اهل بیت بالاترند یا هم‌تا هستند؛ ولی در مقام اثبات ما از کجا پیغمبری پیغمبر را ثابت کنیم؟!

پرسش: ...

پاسخ: بله، اینها را از چه راهی ثابت می‌کنیم؟ از راه معجزه. آن نبوتی که ما می‌گوییم یعنی حتماً یک پیغمبری می‌خواهیم، حتماً یک امامی می‌خواهیم، اینجا جزء اصول است؛ اما حالا این شخص پیغمبر است از چه راه؟ از راه معجزه است. معجزه هم که قرآن است و قرآن هم که می‌گوید این کلام، کلام خداست و چون کلام خداست

پس آورنده آن پیغمبر است. به چه دلیل کلام خداست؟ برای اینکه ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ «و التالی باطل فالمقدم مثله». پس اینکه قرآن «من عند الله» است، پس آورنده آن «رسول الله» است. حالا اگر - معاذ الله - بخشی از قرآن تحریف شده باشد و در دست ما نباشد، آن وقت ما با این آیه ۸۲ چکار بکنیم؟! آیه می گوید این به این دلیل کلام خداست که همه آن همسان است و هیچ اختلافی در آن نیست؛ چون ممکن نیست کتابی نوشته بشر باشد در طی جنگ و صلح و در بیش از بیست سال و هیچ اختلافی در آن نباشد! اگر ما بخواهیم ببینیم که این کتاب، کتاب خداست و ارزیابی بکنیم، بخشی از آیات که در دسترس ما نیست؛ آن وقت چه چیزی را با چه چیزی بسنجیم؟! هیچ یعنی هیچ! هیچ راهی برای اثبات نبوت نیست، مگر تمامیت قرآن.

غرض این است که تعلیم صنعت مثل تعلیم سوره در این قسمت ها این حق مالی، مهریه قرار گرفت. فرمود اگر این کار را بکنند، «لأنه ثابت في الذمة». «و لو تعذر التوصل كان عليه أجرة التعليم»؛ اگر تعلیم صنعت یا تعلیم سوره ای را مهریه قرار داد و خودش توان آن را نداشت، باید اجیر بگیرد، کسی آن سوره را یا آن صنعت را یاد این زوجه بدهد که مهریه ادا بشود. حالا مسئله محرم و نامحرم را در کتاب های تفسیری فقه بیان کردند که در آنجا اگر مستلزم بود تماس با نامحرم، او باید راه حل پیدا کند. پس بین تعلیم صنعت و تعلیم سوره فرق است؛ تعلیم صنعت یک کار علمی و فنی است، تعلیم سوره تلفظ است که او بتواند تلاوت ترتیلی داشته باشد. منظور از تعلیم سوره تفسیر سوره نیست؛ اگر منظور تفسیر سوره بود، مشابه تعلیم صنعت بود که کار علمی است. مهریه هم گاهی عین است و گاهی منفعت؛ منتها گاهی به نحو نذر فعل است و گاهی به نحو نذر نتیجه.

پرسش: ...

۱. سوره نساء، آیه ۸۲.

پاسخ: بله، اما در برابر ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ دیگر علم محسوب نمی‌شود. معنای این آیه چیست، غیر از این است که این آیه را چگونه بخوانیم! قرآن این را جزء علوم به آن معنا به حساب نیاورده است؛ فرمود وجود مبارک حضرت آیات را بر آنها تلاوت می‌کند تا آنها تلاوت آیات را یاد بگیرند، آیات را تفسیر می‌کند تا آنها متعلّم به معانی قرآن بشوند.

در جریان مهریه قرار دادن یک وقت است که این جعل از سنخ جعل نتیجه است و یک وقت از سنخ جعل فعل است. یک وقت است می‌گویند به اینکه «أَنْكَحْتَ كَذَا بِكَذَا عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» که این شیء الآن ملک زن بشود؛ حالا یا متزلزل یا غیر متزلزل، بعضی متزلزل بعضی غیر متزلزل متوقف بر آمیزش، حرفی دیگر است؛ ولی این ملک او می‌شود. یک وقت است که به منزله شرط فعل است نه شرط نتیجه؛ می‌گوید إنکاح کردم که سوره‌ای را یا صنعتی را یاد او بدهم، او مالک این حق می‌شود یعنی مالک تعلیم می‌شود یعنی مالک این فعل می‌شود نه مالک عین. نذر هم همین‌طور است؛ یک وقت است نذر می‌کند می‌گوید که اگر چنانچه این بیمار شفا پیدا کرد، فلان مال را به فلان مرکز یا به حرم بدهم، این نذر فعل است؛ یک وقت است می‌گوید که اگر فرزندم شفا پیدا کرد، این مال برای حرم بشود، این نذر نتیجه است؛ وقتی این بیمار شفا پیدا کرد آنامای بعد از شفا این مال برای حرم می‌شود، لازم نیست او بدهد، از این به بعد اگر داشته باشد غصب است، چون نذر فعل که نکرد نذر نتیجه کرد، هر لحظه که داشته باشد غصب است، چون این مال برای حرم است. اما اگر نذر فعل کرد باید تملیک بکند، هنوز این ملک مال اوست، در آن می‌تواند غماز بخواند ولی بر او واجب است فوراً و فوراً که این را تملیک بکند. مهر هم همین دو قسم را می‌تواند داشته باشد؛ یک وقت است که مالی را مهر قرار می‌دهد، این شبیه نذر نتیجه است؛ یک وقت است مالی را شبیه نذر فعل این را تملیک بکند آن شیء مهر نیست تملیک آن شیء مهر است، اینجا حق را مهریه قرار داد

نه عین را؛ گفت این را مهر قرار می‌دهم که فلان زمین را به نام شما بکنم، این فعل را مهریه قرار داد نه آن زمین را نه آن قطعه خانه را! یک وقت است می‌گوید این کار را کردم در قبال این، آن خانه مهر شما باشد و این خانه مهر او شد؛ یک وقت است که می‌گوید «أنکحتُ» یا «زوّجتُ» یا مانند آن که آن خانه را به نام شما بکنم، تملیک می‌شود مهر نه ملک! بر او واجب است که تملیک بکند و این حق تملیک مهریه قرار گرفت.

پس گاهی فعل را مهریه قرار می‌دهد یعنی تملیک را، گاهی مال را مهریه قرار می‌دهد یعنی ملک را. وقتی مال تحت انشاء آمد همین‌که این عقد تمام شد این خانه مال این زوج می‌شود. یک وقت است که تملیک را، نه ملک را! مهریه قرار می‌دهد، همین‌که این عقد تمام شد زوج مالک تملیک «أی الحق» می‌شود؛ یعنی زوج مالک است به او می‌گوید بیا تملیک بکن یا بیا این فعل را انجام بده، نه اینکه این خانه بشود ملک او! شبیه نذر و شبیه نذر نتیجه است.

در این‌گونه از موارد که سخن از تعلیم است، حتماً از سنخ فعل است نه از سنخ نتیجه؛ برای اینکه صنعت که دادنی نیست چیز خارجی نیست تا اینکه ملک زوج بشود، علم به سوره که چیز خارجی نیست تا ملک زوج بشود حتماً از سنخ فعل است؛ لذا تخلف‌بردار هم هست و مانند آن. آنجایی که می‌گویند شبیه نذر نتیجه است، آنجایی است که سبب خاص نخواهد. بعضی از امور است که سبب خاص می‌خواهد. در کتاب «بیع» در شرط ضمن عقد هم ملاحظه فرمودید؛ یک وقت است که در متن عقد بیع شرط می‌کنند که فلان زمین ملک فلان شخص بشود، چون سبب خاص نمی‌خواهد با همین شرط نتیجه ملکیت حاصل می‌شود. یک وقت است که نه، سبب خاص می‌خواهد؛ اگر سبب خاص می‌خواهد، الفاظ مخصوص می‌خواهد، صیغه خاص می‌خواهد نظیر وقف و مانند وقف، این با شرط نتیجه حاصل نمی‌شود، با شرط فعل باید حاصل بشود.

اگر بین شرط فعل و شرط نتیجه از نظر سبب فرق بود، چه شرط در ضمن عقد لازم باشد چه مهریه قرار داده باشند این فرق همچنان حاکم است. اگر مهریه این بود که این شیء را وقف کند، وقف سبب خاص می‌خواهد صیغه مخصوص می‌خواهد! این نظیر نذر نتیجه نیست که بگوید وقف بشود، این از آن قبیل نیست. پس در این جهت هیچ فرقی نیست. می‌ماند این نقدهای تُندی که مرحوم صاحب جواهر نسبت به مسالک کرد که بخشی از این نقدها می‌تواند تام نباشد.

پرسش: ...

پاسخ: بله عوض بضع است. این ملک این نیست، به دستور این از ملک این خارج می‌شود؛ یعنی آنامای قبل از انتقال، این زوجه مالک می‌شود، بعد می‌گوید مهریه من این است که بچه‌های فلان مدرسه را این سوره را یاد بدهی؛ یعنی این حق می‌آید ملک من، من واگذار کردم به بچه‌های فلان مدرسه، شما در مقام ادا یعنی ادا، نه تملیک! می‌روی به این مدرسه و به بچه‌ها یاد می‌دهی؛ نه اینکه این مهر مستقیماً از زوجه خارج بشود ملک بچه‌های مدرسه بشود. این زن می‌گوید مهریه من تعلیم یک دور قرآن کریم است، خودم بلد هستم و خودم استاد هستم؛ ولی این حق را که باید به من بدهید از من منتقل می‌شود به بچه‌های فلان مدرسه، نه اینکه این حق از زوج مستقیماً بیاید در بچه‌های مدرسه تا بگوییم این عوض بضع نشده است! این عوض بضع است و ملک طلق زوجه می‌شود، از زوجه منتقل می‌شود به بچه‌های فلان مدرسه. او می‌تواند بگوید که تعلیم یک سوره یا تعلیم کل قرآن مهریه من است و من خودم نیاز ندارم، از طرف من به بچه‌های فلان مدرسه واگذار کنید.

در این قسمت فرمودند به اینکه «و لو أصدقها ظرفاً على أنه خل فبان خماً قيل كان لها قيمة الخمر عند مستحليه و لو قيل كان لها مثل الخل كان حسناً و كذا لو تزوجها على عبد فبان حراً أو مستحقاً». دوتا فرع را ایشان مطرح

می‌کنند، می‌فرمایند به اینکه یک وقتی مهریه را چیزی قرار می‌دهند که اصلاً مالیت ندارد؛ نظیر اینکه یک انسانی را به عنوان عبد مهریه قرار دادند در حالی که او آزاد بود. حُرّ مالیت ندارد، فوق مالیت است. برخی‌ها درباره منافع او هم اشکال کردند؛ اگر کسی، کسی را بازداشت بکند باید حقوق آن چند روز او را که بازداشت کرده است بدهد، چون منافع او ملکیت دارد. یک وقت است که اصلاً مالیت ندارد؛ مثل اینکه عصری که نظام، نظام برده‌داری بود کسی را به عنوان اینکه برده است او را مهر قرار دادند، بعد معلوم شد که او آزاد است، اصلاً مال نیست. یک وقت است چیزی که «عند بعض» مال است و «عند بعض» مالیت ندارد نظیر خمر و خنزیر که «عند بعض» خرید و فروش می‌شود و «عند المسلمین» مالیت ندارد، اگر اینها را مهر قرار بدهند چکار باید کرد؟ دوتا قول است: یکی اینکه این مهر صحیح است، منتها چون خود این خنزیر نزد این مسلمان مالیت ندارد، قیمت این را باید داد، چون مثلی که نیست، چون مثل این بی‌قیمت است؛ پس قیمت آن را باید داد، منتها قیمت آن «عند المستحلین» است یعنی آنهایی که خمر و خنزیر را حلال می‌دانند پیش آنها تقویم می‌شود و آن قیمت را می‌دهند. قول دیگر این است که این مهر باطل است و تبدیل به «مهر المثل» می‌شود.

در آنجا که این دو قول است راه دارد؛ اما در خود مسئله اگر چنانچه یک ظرفی پُر از یک مایعی بود و به عنوان اینکه این سرکه است این را مهریه قرار دادند، بعد معلوم شد که شراب و مانند آن است. آیا اینجا باید مثل آن سرکه را داد، یا قیمت آن را داد، یا مهر چون خمر است باطل است «مهر المسمی» باطل است باید «مهر المثل» داد؟ یک فرعی در مسئله اقتدای به یک امام ناشناخته مطرح می‌کنند که آیا عنوان مقدم است یا اشاره؟ این شخص به عنوان اینکه امام جماعت محل زید است آمد به او اقتدا بکند، بعد معلوم شد که این امام جماعت خودش امروز فرصت نداشت بیاید، کسی دیگر را جای خود قرار داد. اینجا وضع چه می‌شود؟ آیا اشاره مقدم است یا عنوان؟

اگر عنوان مقدم باشد این شخص قصد کرده و نیت کرده اقتدای به زید را، زید نبود، پس اقتدای او مشکل دارد؛ حالا نماز او باطل است یا نه، این یک فرع دیگری است که اگر نماز جماعت باطل شد فردی هم باطل است یا نه؟ اگر در بخش‌هایی رکعت سوم و چهارم آمد که خودش «حمد» و سوره را خواند، ممکن است جماعت باطل باشد ولی فردای او صحیح باشد، نماز او صحیح باشد. و اگر گفتیم اشاره مقدم بر عنوان است در حقیقت این شخص به این امام حاضر اقتدا کرد، خیال کرد این امام حاضر همان امام راتب است؛ اینجا می‌گویند چون اشاره مقدم بر عنوان هست نماز او درست است. این یک تنظیری است. در این مورد یک وقت است می‌گوییم این ظرف خارجی که سربسته است مایع این ظرف را مظروف این ظرف را مهر قرار دادند، منتها خیال کردند این سرکه است به عنوان اینکه این سرکه است بعد معلوم شد که خمر در آمد. این «كائناً ما كان» مظروف را قرار دادند، این باطل است؛ چه مهریه خمر معین باشد، چه مهریه یک مایع مطلق باشد «سواء كان خِلاً أو خمرًا» این باطل است. اما اگر چنانچه مهریه را سرکه قرار دادند و باور آنها این بود که مظروف سرکه است، منتها اشتباهی با ظرف خمر کنار هم قرار گرفت، اینجا چرا مهریه باطل باشد؟! چرا تبدیل بشود به «مهر المثل»؟! مرحوم صاحب جواهر یک نقد تُندی که کمتر چنین تعبیر نسبت به صاحب مسالک داشتند، اینجا دارند که این مسالک اینجا گرچه حرف‌های طولانی زده ولی چیزی نیاورد، ثمربخش نبود! این متوقع نبود که مرحوم صاحب جواهر نسبت به صاحب مسالک که در خیلی از جاها مهمان ایشان هست این‌طور تعبیر بکند.

بنابراین این راه‌حل دارد که اجمال آن این است که در بعضی از صور صحیح است، در بعضی از صور باطل.

تتمیم آن - إن شاء الله - جلسه آینده.

«و الحمد لله رب العالمين»